



پیش‌ها و پاسخ‌ها

کد پرسش: ۴۱۲

عقاید

شناخت خلیفه‌ی خداوند در زمین
احوال منصور و زمینه‌سازی او برای ظهور مهدی

پرسش کننده:

سید حسن موسوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ پرسش: ۱۳۹۷/۸/۸

شماره پرسش: ۲۵

برخی معتقدند که منصور موعود در روایات اسلامی، اهل یمن است و در آنجا ظهور می‌کند، نه خراسان و یمانی محسوب می‌شود، نه خراسانی. نظر شما در این باره چیست؟

تاریخ پاسخ به پرسش: ۱۳۹۷/۸/۱۱

پاسخ به پرسش شماره: ۲۵

کسانی که چنین اعتقادی دارند، دو دسته‌اند: دسته‌ای اخباریان بی‌خبر که هر روایت واحد و ضعیفی را بدون توجه به عدم اعتبار آن در اسلام می‌پذیرند و مبنای عقیده و دین‌ورزی خود قرار می‌دهند و دسته‌ای مدعیان دروغین یمانی بودن که بدون هیچ دلیلی می‌پندارند که همه‌ی شخصیت‌های موعود در روایات اسلامی - خواه از مشرق باشند و خواه از مغرب و خواه از شمال باشند و خواه از جنوب - آنان هستند و شخصیت موعودی جز آنان وجود ندارد؛ مانند مدعی خیره‌سری از اهل عراق که نه در یمن ظهور کرده است و نه در خراسان، ولی از فرط زیاده‌خواهی و جاه‌طلبی هم خود را یمانی می‌پندارد و هم خراسانی؛ چنانکه گویی این اسامی هیچ معنایی ندارند و پیامبر و اهل بیت او با کلمات بازی کرده‌اند و به دنبال ایجاد شبهه و إغراء به جهل بوده‌اند و از این رو، شخصی عراقی را گاه یمانی شمرده‌اند و گاه خراسانی! به راستی که هر دو دسته در گمراهی آشکاری هستند.

با این مقدمه، توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱. روایت رسیده درباره‌ی ظهور منصور در یمن، متواتر نیست تا بتوان به مضمون آن اعتقاد یافت، بل روایتی واحد است و روایت واحد هرگاه توسط راویان ثقه رسیده باشد، مفید ظن است که در اسلام اعتباری ندارد و هرگاه توسط راویان ثقه نرسیده باشد، افاده‌ی ظن هم نمی‌کند؛ مانند روایت نعمانی در کتاب الغیبة (ص ۴۶) از مردی به نام محمد بن عبد الله بن معمر طبرانی که خود در وصف او گفته است: «وَكَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِي يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَمِنْ النَّصَابِ»؛ «و این مرد از دوستان یزید بن معاویه و از نواصب بود»، از پدرش که مردی مجهول است، از علی بن هاشم و حسین بن سکن، از عبد الرزاق، از پدرش همام بن نافع که

حدیثش محفوظ نیست و از معمر بن راشد نقل شده است که درباره‌اش می‌گفت: «اگر او را درک می‌کردم خوش نداشتم که برایم حدیثی نقل کند» (ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۳۷۱)، از میناء مولی عبد الرحمن بن عوف که یحیی بن معین او را ثقه نمی‌دانست، تا حدی که گاه نفرینش می‌کرد و می‌گفت: «أَبْعَدَهُ اللَّهُ»؛ «خداوند دورش گرداند» (تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۶۴) و برخی درباره‌اش گفته‌اند: «لَا يُعْبَأُ بِحَدِيثِهِ كَانَ يَكْذِبُ» (ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۳۹۵)؛ «به حدیثش اعتنا نمی‌شود، دروغ می‌بست» و روایت نعیم بن حماد مروزی که در آن پس از ذکر سفیانی آمده است: «ثُمَّ يَسِيرُ إِلَيْهِمْ مَنْصُورُ الْيَمَانِيِّ مِنْ صَنْعَاءَ بِجُنُودِهِ وَلَهُ فَوْرَةٌ شَدِيدَةٌ يَسْتَقِيلُ النَّاسَ قَبْلَ الْجَاهِلِيَّةِ (أَوْ يَسْتَقِيلُ النَّاسَ قَتْلَ الْجَاهِلِيَّةِ)، فَيَلْتَقِي هُوَ وَالْأَخْوَصُ وَرَايَاتُهُمْ صُفْرٌ وَثِيَابُهُمْ مُلَوَّنَةٌ، فَيَكُونُ بَيْنَهُمَا قِتَالٌ شَدِيدٌ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْأَخْوَصُ السُّفْيَانِيَّ عَلَيْهِ» (الفتن، ص ۱۷۴؛ معجم أحاديث الإمام المهدي، ج ۳، ص ۲۷۶)؛ «سپس منصور یمانی از صنعاء با لشکریان خود به سویشان حرکت می‌کند و برای او خشونت شدیدی است و مردم را به سوی جاهلیت می‌راند (یا مردم را به شیوهی جاهلی کشتار می‌کند)، پس او و سفیانی با هم روبه‌رو می‌شوند و پرچم‌های آن‌ها سفید و جامه‌هاشان رنگی است، پس میانشان جنگ شدیدی روی می‌دهد، سپس سفیانی که یکی از دو چشمش کوچک‌تر از دیگری است بر او پیروز می‌شود»، ولی این نیز روایت واحد و منکری است که تنها نعیم بن حماد روایت کرده است و از این گذشته، به کار مدعیان دروغین یمانی بودن نمی‌آید؛ چراکه اولاً بر خروج یمانی از صنعاء مرکز یمن دلالت دارد، نه از جایی دیگر مانند عراق و ثانیاً او را به «خشونت شدید» نکوهش می‌کند و ثالثاً خبر می‌دهد که او مردم را به سوی جاهلیت بر می‌گرداند یا به شیوهی جاهلی کشتار می‌کند و این به معنای ظلم و فسق اوست و رابعاً خبر می‌دهد که او از سفیانی شکست می‌خورد!

۲. روشن است که چنین روایات واحد، ضعیف و منکری نمی‌توانند یمانی بودن منصور را اثبات کنند و کسانی که بر پایه‌ی آن‌ها به ظهور منصور در یمن چشم دوخته‌اند، خود را فریب داده‌اند؛ خصوصاً با توجه به تعارض این روایات با روایاتی مشهورتر و معتبرتر در منابعی قابل اعتمادتر که از ظهور منصور در خراسان خبر داده‌اند؛ مانند روایت ابو داود در کتاب سنن (ج ۲، ص ۳۱۱) -یکی از کتاب‌های صحیح شش‌گانه- که در آن منصور را پیشاهنگ سپاهی دانسته است که از ما وراء النهر یعنی خراسان بزرگ خروج می‌کند و به زمینه‌سازی برای

حکومت آل محمد علیهم السلام و ظهور امام مهدی علیه السلام می‌پردازد و یاری و اجابتش بر هر مسلمانی واجب است؛ روایتی به نقل از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که یوسف بن یحیی مقدسی آن را از نسائی، بیهقی و صاحب المصابیح نیز نقل کرده (عقد الدرر، ص ۱۳۰) و مغربی درباره‌ی یکی از اسناد آن گفته است: «أَمَّا السَّنَدُ الْأَوَّلُ فَصَحِيحٌ أَوْ حَسَنٌ بِلَا شَكٍّ وَلَا رَيْبَةٍ وَذَلِكَ أَنَّ أَبَا دَاوُدَ رَوَاهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغَبَّرَةِ الرَّازِيِّ، قَالَ فِيهِ جَرِيرٌ: لَا أَعْلَمُ لِهَذِهِ الْبَلَدَةِ أَصَحَّ حَدِيثًا مِنْهُ وَقَالَ النَّسَائِيُّ: كَتَبَ عَنْهُ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَقَالَ: صَدُوقٌ وَقَالَ الْأَجْرِيُّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ هُوَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَذَكَرَهُ ابْنُ حِبَانَ فِي الثَّقَاتِ» (معجم أحاديث الإمام المهدي، ج ۱، ص ۳۹۶)؛ «اما سند اول آن بدون شك و تردید صحیح یا حسن است؛ چراکه ابو داود آن را از هارون بن مغیره‌ی رازی روایت کرده و جریر درباره‌ی او گفته است: برای این شهر کسی که از او صحیح‌الحدیث‌تر باشد نمی‌شناسم و نسائی گفته است: یحیی بن معین از او حدیث نوشت و گفت که او صدوق است و آجری از ابو داود نقل کرده است که گفت: اشکالی در او نیست، او از شیعه است و ابن حبان نیز او را در میان ثقات یاد کرده است»؛ روایتی که اگر متواتر نباشد، موافق با روایات متواتر رسیده درباره‌ی پرچم‌های سیاه خراسانی است؛ پرچم‌هایی که از خراسان بزرگ برای زمینه‌سازی حکومت آل محمد علیهم السلام و ظهور امام مهدی علیه السلام بیرون می‌آیند و پیوستن به آن‌ها بر هر مسلمانی واجب است، «اگرچه چهار دست و پا بر روی برف»؛ روایتی که اگر صحیح نباشد، بسیار قوی‌تر و معتبرتر از روایات مخالف است و شواهد متعددی در میان روایات صحیح دارد؛ علاوه بر شواهد تاریخی مهمی که از شهرت آن در میان سلف حکایت می‌کند؛ مانند تعیین لقب «منصور» برای ابو جعفر عباسی (۹۵-۱۵۸ق) که مانند پرچم‌های سیاه ابو مسلم خراسانی با نظر به روایات انجام شد و از باور مسلمانان به قیام منصور از خراسان حکایت داشت؛ چراکه ابو جعفر عباسی از خراسان برخاست و برای برادرش بیعت گرفت، نه از یمن و مانند روایت سید بن طاووس (إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۸۷) که در آن آمده است: «إِنَّ جَمَاعَةً سَأَلُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ وَهُوَ فِي الْمَحْمَلِ الَّذِي حُمِلَ فِيهِ إِلَى سِجْنِ الْكُوفَةِ، فَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مُحَمَّدٌ ابْنُكَ الْمَهْدِيُّ؟ فَقَالَ: يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ مِنْ هَاهُنَا - وَأَشَارَ إِلَى الْمَدِينَةِ - فَيَكُونُ كَلْحَسِ الثَّوْرِ أَنْفَهُ حَتَّى يُقْتَلَ وَلَكِنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بِالْمَنْصُورِ وَقَدْ خَرَجَ بِخُرَاسَانَ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ»؛ «جماعتی از عبد الله بن حسن در حالی که او در محمل بود و او را به زندان کوفه می‌بردند پرسیدند: ای پسر رسول خدا! آیا پسر محمد (نفس زکیه) مهدی است؟ او پاسخ داد: محمد

از اینجا خروج می‌کند - و به مدینه اشاره کرد- پس به اندازه‌ای که گاو بینی‌اش را می‌لیسد نمی‌پاید تا اینکه به قتل می‌رسد، ولی هرگاه شنیدید که منصور در خراسان خروج کرده، او صاحب شماست»، هر چند در نسخه‌ی مطبوع به جای «منصور»، «مأثور» آمده که تصحیف است و مراد از «صاحب شما» زمینه‌ساز ظهور مهدی است نه خود مهدی و شواهد دیگری از این دست که همگی بر شهرت خراسانی بودن منصور در میان سلف دلالت دارند. از این رو، برخی از آنان مانند عبد الله بن عمرو، یمانی بودن منصور را صریحاً رد می‌کردند و خطاب به اهل یمن می‌گفتند: «يَا مَعْشَرَ الْيَمَنِ! تَقُولُونَ إِنَّ الْمَنْصُورَ مِنْكُمْ فَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَقَرَشِيٌّ أَبُوهُ وَلَوْ أَشَاءُ أَنْ أُسَمِّيَهُ إِلَى أَقْصَى جَدِّ هُوَ لَهُ لَفَعَلْتُ» (ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۳۷)؛ «ای مردم یمن! شما می‌گویید که منصور از شماست، در حالی که چنین نیست، به کسی که جانم به دست اوست سوگند که پدر او قریشی است و اگر بخواهم او را تا دورترین جدش نام ببرم این کار را می‌کنم». با این اوصاف، بی‌دلیل نیست که عالمان خبره در اخبار آخر الزمان، روایات رسیده در وصف خراسانی را «صِفَةُ الشَّابِّ الْمَنْصُورِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» نامیده‌اند (ابن طاووس، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۲۰) و او را وزیر امام مهدی علیه السلام دانسته‌اند که از مشرق خروج می‌کند (مرعی بن یوسف، فرائد فوائد الفکر، ص ۱۱).

۳. از برخی روایات برداشت می‌شود که منصور پس از قیام در خراسان، به فلسطین می‌رود و پس از درگذشت مهدی، از فلسطین به یمن هجرت می‌کند و اهل یمن با او بیعت می‌کنند و با این اوصاف، ممکن است مراد از یمانی و قحطانی همان منصور خراسانی باشد که به اعتبار سکونتش در یمن پس از درگذشت مهدی و نه ظهورش در آنجا، یمانی و قحطانی نامیده شده و این عکس پندار مدعیان دروغین یمانی بودن است. چیزی که از رفتن منصور به فلسطین پس از قیام در خراسان خبر می‌دهد، روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ رَايَاتٌ سُوْدٌ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ حَتَّى تُنْصَبَ بِأَيْلِيَاءٍ» (مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۶۵)؛ «از خراسان پرچم‌های سیاهی خروج می‌کنند که هیچ چیز جلویشان را نمی‌گیرد تا اینکه در فلسطین برافراشته می‌شوند» و چیزی که بر هجرت منصور از فلسطین به یمن و بیعت اهل یمن با او پس از درگذشت مهدی دلالت می‌کند، روایتی است که در آن آمده است: «يَمُوتُ الْمَهْدِيُّ مَوْتًا ثُمَّ يَصِيرُ النَّاسُ بَعْدَهُ فِي فِتْنَةٍ وَ يَقْبَلُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ فَيَبَايِعُ لَهُ ... فَيَأْمُرُ بِإِخْرَاجِ أَهْلِ الْيَمَنِ ... فَيُخْرِجُهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا شِعَابَ فِلَسْطِينَ ... إِذْ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ لَيْسَ بِأَنْسٍ وَلَا جَانٌّ: بَايِعُوا فُلَانًا وَلَا تَرَجِعُوا

عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ! فَيَنْظُرُونَ فَلَا يَعْرِفُونَ الرَّجُلَ، ثُمَّ يُنَادِي ثَلَاثًا ثُمَّ يُبَايِعُ الْمَنْصُورَ ... فَسِيرُ إِلَيْهِ فَيَنْصُرُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ اللَّهُ وَ مَنْ مَعَهُ وَ لَا يَنْفَلِتُ إِلَّا الشَّرِيدُ» (ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۳۵)؛ «مهدی از دنیا می‌رود، سپس مردم پس از او به فتنه می‌افتند و مردی از بنی مخزوم به نزدشان می‌آید، پس با او بیعت می‌کنند ... پس او به اخراج اهل یمن امر می‌کند ... پس آنان را خارج می‌کند تا اینکه در دره‌های فلسطین منزل می‌کنند ... در این هنگام ندا دهنده‌ای از آسمان که نه انسان است و نه جن ندا می‌دهد: با فلانی بیعت کنید و پس از هجرت به پشت سرتان باز نگردید! پس آنان نظر می‌کنند و او را نمی‌شناسند، تا اینکه سه بار ندا داده می‌شود، پس با منصور بیعت می‌کنند ... پس او به سوی مخزومی می‌رود و خداوند او را بر ضد وی یاری می‌کند، پس وی و همه‌ی همراهانش را به قتل می‌رساند و جز گریختگان زنده نمی‌مانند». از این رو است که از عبد الله بن عمرو روایت شده است: «بَعْدَ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يُخْرِجُ أَهْلَ الْيَمَنِ إِلَىٰ بِلَادِهِمْ» (ابن حماد، کتاب الفتن، ص ۲۴۴)؛ «پس از مهدی کسی است که اهل یمن را به سرزمین‌شان باز می‌گرداند» و در کتاب تیجان ابن هشام از عمران بن عامر - یکی از پادشاهان یمن پیش از اسلام - نیز نقل شده که نام قحطانی یا یمانی موعود، «شعیب بن صالح» است (بنگرید به: ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۷)، در حالی که شعیب بن صالح - بنا بر روایات متعدد و مشهور - یکی از یاران خراسانی و فرماندهی لشکر اوست که پیش از ظهور مهدی، از خراسان خروج می‌کند. از این رو، مدعیان یمانی بودن در سده‌های نخستین، از خراسان خروج می‌کردند و پرچم‌های سیاه بر می‌افراشتند؛ زیرا معتقد بودند که یمانی موعود، کسی جز منصور خراسانی صاحب پرچم‌های سیاه نیست؛ چنانکه به عنوان نمونه، عبد الرحمن بن أشعث در سال ۸۱ هجری، از سجستان - در مرزهای خراسان - با پرچم‌های سیاه بر ضد حجاج قیام کرد و مدعی شد که قحطانی یعنی یمانی موعود است، ولی خالد بن یزید بن معاویه که در روایات ملاحم و فتن خیره بود، به عبد الملک بن مروان گفت که نباید از او بیمناک باشد؛ چراکه او از خراسان قیام نکرده است (بنگرید به: ابن أعثم، الفتوح، ج ۷، ص ۸۵؛ مسعودی، التنبيه و الإشراف، ص ۲۷۱؛ ابن سهل، البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۱۸۴). این شاهد تاریخی بسیار مهمی است که نشان می‌دهد مسلمانان در قرن یکم هجری، یمانی موعود را همان صاحب پرچم‌های سیاه می‌دانستند که از خراسان - نه از یمن یا عراق - خروج می‌کند.

از اینجا دانسته می‌شود که منصور موعود در روایات اسلامی، همان قیام کننده از خراسان

با پرچم‌های سیاه است که برای ظهور امام مهدی علیه السلام زمینه‌سازی می‌کند و یاری و اجابتش بر هر مسلمانی واجب است و به احتمال قوی، یمانی و قحطانی نیز هموست و هر گمان دیگری جز این، بر خلاف دلایل و شواهد روایی و تاریخی است.

دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی
بخش باگمبلی پریشا

